

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الصلاه والسلام على رسول الله و آله الطيبين الطاهرين.

موضوع بحث اینجانب، «آزاداندیشی» است. در مقابل روشن فکری غربی که باید آن را یک طرز تفکر و سلوک فکری به حساب آورد، ما در جامعه اسلامی صاحب یک روشن فکری مستقل هستیم که در اصل، چندین سده قبل از روشن فکری غربی متولد شده است. یعنی اگر منتقد سرسخت روشن فکری سکولار محسوب می‌شویم، خودمان صاحب یک روشن فکری متفاوت هستیم. پس واژه روشن فکری از نظر ما مشترک لفظی است نه مشترک معنوی. با این وجود، برای اینکه همین اشتراک لفظی گاه موجب بدفهمی می‌شود و یا از آنجا که نمی‌توان اثر لفظ بر معنا را منکر شد، ترجیح می‌دهم برای بیان منظور خود، از یک واژه جدید استفاده کنم. این واژه جدید، «آزاداندیشی» است که برای نخستین بار به شکل وسیع از سوی رهبر معظم انقلاب اسلامی وارد ادبیات فکری ایران شده است. البته باید توجه داشت که آزاداندیشی تنها یک تریبون امن برای تحقق آزادی بیان در محافل دانشگاهی و یا حتی حوزوی نیست. هرچند وجود چنین تریبونی لازم است و به حق از سوی مقام معظم رهبری بر روی ایجاد و گسترش آن دائماً تأکید می‌شود لکن به نظر می‌رسد منظور مقام معظم رهبری نیز از آزاداندیشی، نظیر روشن فکری، یک طرز تفکر و سلوک فکری است. به بیان دیگر، روشن فکری یک روش کلان برای درست اندیشیدن است.

آزاداندیشی چهار ویژگی اساسی دارد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌کنم: نخست آنکه، بر حریت و آزادگی فکری پافشاری می‌کند. تا انسان از استقلال فکری محروم باشد، تا زمانیکه اسیر افکار دیگران باشد و در کل، عوامل گوناگونی نظیر میراث فکری گذشتگان، سلطه بزرگان یا اربابان، تمایلات قومی - قبیله‌ای، آداب و سنن - به صرف آنکه آداب و سنن هستند - منافع مادی، یا شرایط زمانی و مکانی بر فکرش مسلط باشد، نمی‌تواند سالم فکر کند و درست نتیجه بگیرد. قرآن مجید در آیه 104 سوره مبارکه مائده می‌فرماید: «و إِذَا قِيلَ لَهُم تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا ءأُولَٰئِكَ هُم بِآبَائِهِمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» یعنی: هنگامی که به آن‌ها گفته شود به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید، می‌گویند آنچه از پدران خود یافته‌ایم ما را بس است! آیا اگر پدران آن‌ها چیزی نمی‌دانستند و هدایت نیافته بودند باز از آن‌ها پیروی می‌کنند؟ در واقع، قرآن در این آیه شریفه مشرکان - که دلیل بت پرستی و شرک خود و ایمان نیاوردن به خدای یکتا و پیامبر (ص) را پیروی از آباء و اجدادشان معرفی می‌کنند - را برای نداشتن آزادگی فکری سرزنش می‌کند.

البته نباید تصور کرد با پایان عصر جاهلیت، دوران فقدان حریت و آزادگی نیز به سر رسیده است، خیر، به تعبیر قرآن، عصر جاهلیت اولی با ظهور اسلام به پایان رسید اما هنوز گونه‌های جدیدی از جاهلیت را شاهد هستیم که علت اصلی آن بر می‌گردد به عدم تداوم صحیح حاکمیت اسلام پس از ارتحال پیامبر اسلام (ص) و محرومیت از آثار و برکات امامت. بنابراین باید گفت، امروز همچنان انسان‌ها از نبود حریت و آزادگی فکری رنج می‌کشند. حتی در همین غرب مدرن، درست بر خلاف ادعایی که دارد، جاهلیت به شکلی جدید هویدا است. در غرب تابوهای گوناگونی ساخته شده که یک متفکر به دلیل شرایط حاکم، اجازه عبور از این تابوها را به خود نمی‌دهد. سکولاریسم، لیبرالیسم، سیانتیسم و خیلی دیگر از ایسم‌ها به علاوه منافع نامشروع قدرت‌های غربی، امروز به تابو تبدیل شده‌اند و حریت و آزادگی فکری را از صاحبان فکر و اندیشه سلب کرده‌اند.

ویژگی دوم آزاداندیشی، ضدیت با «تجبر» است. البته باید توجه داشت که نبود حریت و آزادگی فکری هم خالق نوع خطرناکی از تجبر است؛ با این حال به دلیل اهمیت بحث مبارزه با تجبر، این موضوع را در قالب ویژگی دوم مستقلاً مورد بحث قرار می‌دهیم. موضوع تجبر از چندین منظر قابل بحث است. منظر اول، اصل خردورزی است. در بعضی اقسام تجبر، ضدیت با اصل خردورزی به شکل پُررنگی دیده می‌شود. اقلیت اخباریون و نحله‌های وابسته به آن، از این قسم به‌شمار می‌روند. آن‌ها معتقدند که مراجعه به نصوص دینی برای یافتن حقیقت کافی است و دیگر نیازی به خردورزی برای حقیقت‌یابی نیست؛ بر همین اساس، به فلاسفه اسلامی و طرفداران آن حمله می‌کنند و آن‌ها را به ایجاد انحراف در دین متهم می‌کنند؛ این در حالی است که اولاً، اسلام خصوصاً اسلام مبتنی بر تعالیم شیعی، دین خردورزی است؛ یعنی آمده است تا به تعبیر زیبا و رسای امیرالمومنین(ع)، دَینِهای عقلی بشر را بشوراند «و یثیروا لهم دَفائن العقول» و از این طریق، در درون آن‌ها انقلاب فکری ایجاد کند تا به‌وسیله این انقلاب، حق را آن‌گونه که شایسته است دریابند و از آن پیروی کنند. حتی بعد از ایمان، بنای اسلام بر صرف تقویت روحیه تعبّد در انسان نیست بلکه می‌خواهد تا جایی که ظرفیت عقلی انسان اجازه می‌دهد، به درک عقلی از دستورات دینی نیز دست یابد؛ لذا ملاحظه می‌کنیم که قرآن و روایات در اکثر موارد، عمد دارند تا درباره حکمت اوامر و نواهی الهی سخن بگویند و عقل انسان را به قوه محرکه انسان در اجرای دستورات الهی تبدیل کنند لذا وقتی از امام صادق(ع) از رابطه عقل و دین سوال می‌شود می‌فرماید: «ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان» یعنی عقل آن چیزی است که به‌وسیله آن، هم معرفت به خداوند متعال ایجاد می‌شود و هم خداوند اطاعت می‌شود. عکس این شرایط در ادیان تحریف شده نظیر یهود و مسیحیت دیده می‌شود. به بیانی دیگر، در این ادیان، پای عقل از ورود به دین قطع می‌شود تا مبدا آموزه‌های دینی متزلزل شود چرا که بخش عمده‌ای از این آموزه‌ها جعلی و قلبی است و طبیعی است که ورود عقل این واقعیت را افشا می‌کند. ثانیاً، روشن است که فهم نصوص دینی نیز بدون بهره‌گیری از علوم عقلی ممکن نیست چه رسد به استنباط و کشف مُراد دین در مواجهه با شرایط جدید. پشت کردن به علوم عقلی موجب می‌شود تا هم، باب تفسیر به رأی باز شود و هم، امکان جامع‌نگری نسبت به تعالیم اسلامی و به تبع آن، نظام‌سازی بسته شود. از طرف دیگر، اسلام آخرین دین الهی است و طبیعی است که باید در غیاب معصوم(ع) به نیازهای نو به نوبت بشر پاسخ دهد و این پاسخگویی، بدون مدد گرفتن از عقل و استنباطاتی که یک پایه اساسی آن عقل است - به‌ویژه در مبناسازی‌ها - چگونه ممکن است؟ علاوه بر این، این علوم عقلی است که ضمن دفاع از عقاید دینی و پاسخگویی به ابهامات و شبهات متنوع فکری، ایمان مؤمنان را از افتادن در پرتگاه شک و تردید نجات می‌دهد و به آن قوام می‌بخشد. از نظر اسلام، دین‌داری امری محققانه است نه مقلدانه و ایمان در همین بستر تحقیق است که شکوفا می‌شود و در مسیر عمل صالح - که خود عامل مهمی برای غبارروبی از عقل است - عمق می‌یابد. لذا ملاحظه می‌کنید، پیامبران الهی در فرمایش قرآن، چگونه از براهین عقلی برای اثبات خالق و توحید استفاده می‌کنند. نمونه بارز آن، آیات شریفه 76 تا 80 سوره مبارکه انعام است که برخورد حضرت ابراهیم(ع) با مشرکین با استفاده از برهان تغییر و حرکت را توصیف فرموده است. نکته دیگر، کارکرد ویژه عقل در جلوگیری از ورود انواع ناخالصی در دین است. اگر خدمات این علوم به‌ویژه در دوران غیبت معصوم(ع) در مبارزه دایمی با خرافات و موهوماتی که وارد دین شده بود وجود نداشت، معلوم نبود چه بر سر دین می‌آمد! ثالثاً، علوم عقلی، حدّ خود را در برابر علوم وحیانی می‌داند و هیچ‌گاه ادعایی مبنی بر هم‌وزنی با وحی نداشته چه رسد به ادعای برتری از وحی. ارشادیت و افضلیت بی‌چون و چرای منبع معرفتی وحی و احاطه این منبع بر منبع عقل، چیزی نیست که قابل انکار باشد و در ادامه راجع به آن بیشتر صحبت خواهیم کرد.

از منظر دوم، باید گفت بر خلاف تحجر که بسته فکر می‌کند، حاضر به ارتباط و تعامل با سایر افکار نیست، باب تحول و تکامل فکری را مسدود ساخته و در یک کلام، حوزه اندیشه را در وجود انسان و به تبع آن، جامعه، به یک مرداب تبدیل کرده است، آزاداندیشی، با محدود کردن اندیشه کنار نمی‌آید لذا نقطه پایان یا خط قرمزی برای اندیشه ورزی قائل نیست. حتی این اشتباه است اگر کسی فکر کند اسلام مخالف تفکر درباره ذات اقدس خداوند است. در جلد 2 اصول کافی، باب تفکر، از امام صادق (ع) نقل شده که می‌فرماید «افضل العباده إيمان التفکر فی الله و فی قدرته» یعنی از برترین عبادات، مداومت در تفکر درباره خدا، صفات الهی، افعال الهی و مظاهر قدرت و حکمت الهی است. البته روشن است که انسان به هیچ وجه قادر به درک کنه ذات خداوند جل و علا نیست چنانکه در دعای روز دوشنبه، حضرت امام سجاد (ع) عرض می‌کند، «كَلَّتِ الْأَلْسُنُ عَنْ غَايَةِ صِفَتِهِ وَ الْعُقُولُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ» یعنی عقول آدمی از درک کنه معرفت حضرت ربّ عاجز است؛ با این حال، بر خلاف مشهور، خط قرمزی برای تفکر درباره خداوند متعال وجود ندارد و علوم عقلی راه را برای این نوع تفکر که از افضل عبادات است، باز می‌کند.

به‌طور کل، باید توجه داشت، آزاداندیشی اهل ارتباط، تعامل و هم‌افزایی فکری با دیگر افکار است. آزاداندیشی، مشتاق تضارب و تعاطی افکار و اتباع احسن است. خداوند در قرآن در توصیف هدایت یافتگان و خردمندان واقعی می‌فرماید: «الذین یستعمونَ الْقَوْلَ فیتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» یعنی کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند. در حدیثی نورانی از امام باقر (ع) که در بحارالانوار جلد 75 صفحه 170 ذکر شده، می‌فرماید: «خُذُوا الْكَلِمَةَ الطَّيِّبَةَ مِمَّنْ قَالَهَا وَ إِن لَّمْ یَعْمَلْ بِهَا» یعنی گفتار پسندیده را از هر کسی بپذیر هر چند خود به آن عمل نمی‌کند. شبیه این تعابیر از معصوم (ع) زیاد شنیده‌ایم. بر اساس این فرمایشات، در اسلام هیچ محدودیتی در دریافت علوم مفید از دیگران وجود ندارد. و در یک کلام، آزاداندیشی حیات خود را در گرو جریان داشتن، تحول دائمی و رشد و تکامل می‌داند. بر این اساس، طبیعی است که آزاداندیشی ترسی از مواجهه با دیگر افکار ندارد بلکه بر عکس، آغوش خود را برای مواجهه با سایر افکار باز می‌کند و از نقاط قوت آن‌ها بهره می‌گیرد. شهید مطهری «رضوان الله تعالی علیه» بیان زیبایی در کتاب آینده انقلاب اسلامی این زمینه دارند. ایشان می‌گویند: «هر کسی باید فکر، بیان و قلمش آزاد باشد، تجربه‌های گذشته نشان داده است که هر وقت جامعه از یک نوع آزادی فکری ولو از روی سوء نیت برخوردار بوده است، این امر به ضرر اسلام تمام نشده، بلکه در نهایت به سود اسلام بوده است. اگر در جامعه ما محیط آزاد برخورد آرا و عقاید به وجود بیاید، به طوری که صاحبان افکار مختلف بتوانند حرف‌هایشان را مطرح کنند، ما هم در مقابل، آرا و نظرات خودمان را مطرح می‌کنیم، تنها در چنین زمینه سالمی خواهد بود که اسلام هر چه بیشتر رشد می‌کند.» در حقیقت، ما به ظرفیت علمی و سعه صدر بی نظیر مکتب خود باور داریم لذا هیچ‌گاه از ظهور شبهات فکری-دینی یا شکل‌گیری چالش‌های اندیشه‌ای هراسی وجود نداشته است بلکه از آن استقبال هم شده است. این شبهات و یا چالش‌ها، می‌تواند اندیشه ما را واکسینه کند و به تقویت دیدگاه‌ها و پُر شدن خلأها بینجامد. البته روشن است که شهید مطهری موافق انتشار شبهات اعتقادی در جامعه، آن هم به شیوه تبلیغی یا سیاسی در بین عناصر ناآگاه یا کسانی که اصولاً اهل مطالعه تخصصی نیستند، و بمباران ناجوانمردانه ذهن آن‌ها، نیست. در واقع این کار هنر یا نقطه قوتی هم به حساب نمی‌آید بلکه بر عکس، نشانه ضعف است. اگر کسی واقعاً مدعی برخورداری از اندیشه متفاوت است، باید آن را در جامعه علمی و در نزد اهل علم ارائه کند تا هم‌زمان پاسخ آن هم ارائه شود، نه در میان عوام که عالمی برای پاسخ حضور ندارد. لذا شهید مطهری می‌گویند چنان محیطی به وجود بیاید که صاحبان افکار مختلف حرف‌هایشان را مطرح کنند، ما هم در مقابل، آراء و نظراتمان را مطرح می‌کنیم.

از منظر سوم، باید از تحجر مدرن سخن گفت. تحجر مدرن از تحجر ماقبل مدرن به مراتب خطرناک‌تر است چرا که تحجر ماقبل مدرن ادعای روشن‌فکری نداشت و آشکارا با عقل‌گرایی مخالفت می‌کرد اما تحجر مدرن در پوشش روشن‌فکری و عقل‌گرایی با خردورزی مقابله می‌کند. امروز آنچه در مکاتب فکری معاصر غرب تحت عنوان اصالت علم تجربی یا اصالت گمان، شاهد هستیم، نوع جدیدی از تحجر است. امروز در علوم انسانی سکولار، آنقدر که زیر سوال بردن نظریات رایج سخت است، زیر سوال بردن وجود خدا سخت نیست. لذا فراوان شنیده‌ایم که دانشمندی در غرب به خاطر متفاوت اندیشیدن و قائل نبودن به چارچوب علوم انسانی موجود، به انزوا کشیده شده و برچسب بی‌سوادی به او زده شده است. در کشور خودمان نیز متأسفانه بعضاً این‌گونه است؛ برخی استادان دانشگاه از ترس متهم شدن به بی‌سوادی جرأت نمی‌کنند بعضی از نظریه‌های جا افتاده در علوم انسانی و اجتماعی را که شالوده آن‌ها بر اساس حدس و گمان ریخته شده است، نقد کنند. گاهی اوقات با اساتید غرب‌زده‌ای روبرو می‌شویم که فکر آن‌ها در پافشاری و تعصب ورزی نسبت به پیش‌فرض‌های خودشان، از سنگ خارا هم سخت‌تر شده است. خوب، این تحجر که امروز عقبه نظام استکبار جهانی را تشکیل داده، چه بر سر جامعه انسانی آورده؟ همان‌که بر سر قوم فرعون آورد. قرآن مجید درباره کار فرعون می‌فرماید: «فاستخف قومه فأطاعوه» یعنی - به تعبیر آیت الله استاد جوادی آملی - فرعون با شست و شوی مغزی قوم خود در مصر، آنان را سبک و تهی مغز کرد تا توان به دست آوردن جزم علمی و عزم عملی را نداشته باشند؛ آنگاه بر آنان مسلط شد. زیرا افراد جامعه به راحتی زیر بار ستم نمی‌روند، لذا قرآن فرمود: چون آنان بی‌خرد شده بودند، زیر بار زور رفتند. امروز هم مردم دنیا به راحتی زیر بار زورگویی‌های قدرت‌های بزرگ می‌روند و در برابر مظالم و جنایات آن‌ها سکوت می‌کنند چون جزم عقلی که مقدمه عزم عملی است، از آن‌ها گرفته شده است.

ویژگی سوم آزاداندیشی این است که هرگونه انحصارگرایی در حوزه منابع شناخت را رد می‌کند. لذا بر خلاف تجربه گراها که فقط منبع حس و تجربه حسی را در فرایند تفکر و کسب معرفت به رسمیت می‌شناسند و سایر منابع را فاقد وجاهت و اعتبار معرفی می‌کنند، آزاداندیشی، سه منبع مهم یعنی منبع وحی که هدایت بی‌واسطه الهی است و منبع عقل کلی و برهانی که مبتنی بر فطرت انسان است و منبع حس که مکانیزم حیوانی فهم امور سطحی دنیای پیرامون انسان است را سه منبع مهم شناخت خدا، هستی، جهان، انسان، و مجموعه مسائل مربوط به انسان و جامعه انسانی می‌داند که البته این سه منبع در قالب فقه یا فلسفه اسلامی با یکدیگر تعامل دارند. لذا از نظر ما، در شرایطی که فلسفه‌های جدید قادر به پاسخگویی به دهها سوال اساسی انسان درباره خلقت، خدا، رابطه خدا و انسان، روح، مرگ، زندگی پس از مرگ و غیره نیستند، و زندگی انسان را بر پایه ظن و گمان استوار می‌کنند، فلسفه اسلامی با همه تنوعی که در درون خود دارد، با مدد وحی قادر به پاسخگویی و استوار ساختن زندگی انسان بر روی قطعیت و یقین است. به تعبیر قرآن مجید، «ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً» یعنی نمی‌توان با تکیه بر حدس و گمان به حقیقت دست یافت و تا زمانیکه دستگاه فکری بشر بر روی حدسیات استوار است، بشر به حقیقت دست نخواهد یافت.

امروز بشر مدرن در اثر این انحصارگرایی روشنفکرآبانه، خود را از فهم بخش عمده‌ای از حقایق عالم محروم کرده است و به نظر اینجانب گسترش روزافزون «نیپیلیسم» در غرب را باید در این واقعیت جستجو کرد. وقتی انسان قادر نباشد جایگاه و هویت خود را در هستی درک کند، زندگی خود را منحصر در این دنیا ببیند، مرگ را پایان همه چیز تلقی کند و علایق خود را - نظیر علقه کودک به اسباب بازی - به علایق بی‌ارزش دنیوی محدود کند، طبیعی است که پوچ‌گرایی، مانند یک غده سرطانی، روان او را کاملاً منهدم خواهد ساخت.

در نقطه مقابل، آزاداندیشی از منطق مستحکم و جامعی برخوردار است و ضمن آنکه می‌تواند خود را از سطحی نگری و ظاهر بینی که آفت تفکر است نجات بدهد، قادر است با شکست انحصار در منابع شناخت، و بهره‌گیری صحیح از همه منابع - از جمله منبع حس - به نیازهای فکری بشر پاسخ‌های محکم و باورساز ارائه کند.

البته روشن است که مرتبه بعد از عقاید، مرتبه عمل است که در آنجا نیز بشر به دنبال یافتن راهی است که عمل خود را با عقاید خود سازگار کند؛ در اینجا است که فقه اسلامی با در نظر گرفتن هم عرض سه منبع قرآن، سنت [و اجماع] و عقل [اعم از عقل برهانی و عقل جزئی]، و استفاده از قوه مترقی اجتهاد، به نیازهای بشر در حوزه عمل پاسخ داده و رسیدن او به سعادت حقیقی را تضمین می‌کند.

باید توجه داشت، گرچه بدون تردید منبع وحی بر همه منابع معرفت برتری دارد اما فهم و تحقق آن، منوط به اتصال روشمند این منبع به سایر منابع شناخت است. از نظر ما، همین اتصال در قالب‌های گوناگون نظیر فلسفه اسلامی و فقه نیز محصول آزاداندیشی است. به بیان دیگر، دست‌یابی بشر به این منبع منحصر بفرد و سپس تحقق آن، جز از طریق بهره‌برداری از منبع عقل کلی و برهانی یا عقل فطری ممکن نیست هرچند منبع حس نیز در جای خود مکمل و موید منبع عقل فطری، به حساب می‌آید. هم در مقام فهم و هم در مقام اجرا. برای نمونه، در مقام فهم، قرآن مجید بر روی مشاهده و تعقل بر روی آیات الهی - که شامل همه مخلوقات می‌شود - تاکید دارد و آن را راهی موثر برای رسیدن به حقیقت معرفی می‌کند. نظیر آیه شریفه 10 سوره آل عمران که می‌فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» با این ملاحظه، در آزاداندیشی، این اتصال منابع و رابطه طولی و عرضی آن‌ها است که انسان را به معرفت مورد نظر اسلام می‌رساند. بر همین اساس، حتی ضدیت ما با سکولاریسم نیز از طریق تعامل وحی و عقل حاصل شده است منظور از عقل اعم از عقل برهانی و عقل حسی است. لذا باید گفت حاکمیت اسلام در همه ابعاد اجتماعی نیز ثمره آزاداندیشی است و این، واقعیت مهمی است که باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد.

البته نباید از نظر دور داشت که عقل برهانی نیز در فهم بخشی از عقاید دینی و فهماندن آن به انسان عاجز است چه رسد به عقل حسی به قول حافظ :

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که درین دایره سرگردانند

در واقع، همین عقل، علی‌رغم اهمیتی که دارد، ظرفیت مشخصی دارد لذا در آزاداندیشی، منبع معرفتی شهود نیز به عنوان یک منبع مهم البته بر سطح و مرتبه ای بالا از فهم و فهماندن بخشی از تعالیم دینی اعتبار دارد و در جای خود مفید و سازنده است.

ویژگی چهارم آزاداندیشی این است که خود را عامل اساسی رشد و تکامل انسانی می‌داند بنابراین، با اخلاق و ارزش‌های مشترک فطری که وجه ممیزه انسان و حیوان محسوب می‌شود، پیوندی ناگسستنی دارد. عرض شد پیوند ناگسستنی، چرا که از نظر ما پیوند آزاداندیشی با اخلاق پیوند تضامنی نیست بلکه پیوند اندماجی است. این پیوند بر یک قاعده مهم استوار است که می‌گوید، سلامت عقل و فکر در گرو سلامت فطرت است و سلامت فطرت در گرو پاکیزگی فرد و جامعه از آلودگی‌های درونی و در رأس همه، آلودگی‌های ناشی از عدم تعادل سه عنصر قدرت، غضب و شهوت است و تنها ایجاد تعادل در این سه عنصر بوسیله اخلاق است که می‌تواند پاکیزگی فردی و اجتماعی و به تبع آن، سلامت

فطری را ایجاد کند. با این وصف، اگر در تاریخ اندیشه اسلامی مروری داشته باشیم، اثر یا انگیزه ای از ظهور تفکرات ماکیاولیستی و شبه ماکیاولیستی که باید آن را ننگی تاریخی برای روشن فکری غربی دانست پیدا نمی کنیم. جهت حرکت آزاداندیشی تایید و گسترش فضائل و ارزش های انسانی است و لذا محال است که از آزاداندیشی دیدگاهی بر خلاف این فضائل و ارزش ها متولد شود. این در حالی است که طی قرون گذشته متفکران متجدد و روشنفکر با تمام توان در خدمت نظام سرمایه داری و سیاست های غیر اخلاقی این نظام بوده اند و لذا کسی نمی توان نقش و سهم عمده اندیشمندان غربی را در بوجود آمدن شرایط بحرانی امروز غرب انکار کند. در ایران خودمان هم همینطور است. شما ملاحظه کنید که روشنفکران غربزده ایرانی، غالباً پنهان و آشکار مدافع استبداد داخلی و خارجی بوده اند و از هرگونه تئوری پردازی و جانبداری افراطی برای تداوم استبدادگرایی در لباس آزادی و آزادی خواهی کوتاهی نکرده اند.

آنچه عرض شد، ویژگی های عمده آزاداندیشی بود. البته بحث درباره مختصات آزاداندیشی و تفاوت های آن با روشن فکری سکولار بحث مفصلی است که باید در جای خود به آن پرداخت.

در ادامه، بحث اینجانب متوجه «جریان» آزاداندیشی است. ما معتقدیم آزاداندیشی یکی از عوامل اساسی در پیشرفت کشور در همه ابعاد خصوصاً بُعد فرهنگی است و این عامل اساسی، زمانی نقش خود را ایفا خواهد کرد که در رگ های جامعه خصوصاً در رگ های عضوهای نخبگانی جامعه جاری و ساری باشد. بر خلاف تصور رایج، مرکز فرماندهی فکری جامعه حکومت نیست. البته حکومت نیز در این زمینه سهم مشخصی دارد لکن این نخبگان یک جامعه هستند که از چنین جایگاهی برخوردارند و لذا جاری شدن آزاداندیشی در رگ های جامعه نخبگانی یک ضرورت است. باید توجه داشت، جاری شدن روشن فکری سکولار در رگ های جامعه نخبگانی، برای ما حاصلی جز عقب گرد و پس رفت ندارد. البته با ظهور انقلاب اسلامی، روشن فکری سکولار تا حد قابل توجهی از متن به حاشیه رفت و به جز چند برهه زمانی که تلاش شد آن را از حاشیه خارج کنند، اغلب در حاشیه بوده است لکن همین میزان نفوذ روشن فکری غربگرا در رگ های جامعه نخبگانی - به دلیل سمومی که از خود پراکنده می کند - نیز مضر است. لذا ما باید علاوه بر اینکه روشن فکری سکولار را با نقد عالمانه و منصفانه از رگ های جامعه نخبگانی خارج کنیم، آزاداندیشی را در این رگ ها جاری و ساری نماییم. این وظیفه اساسی ماست.

گام بعدی این است که نشان دهیم آزاداندیشی قادر است مسائل ما را - حتی مسائل کاربردی جامعه را - پاسخ بدهد و حقیقتاً یک «شاه کلید» برای باز کردن قفل های بزرگ است. این کار موثرترین کاری است که ما می توانیم برای جاری کردن آزاداندیشی در رگ های جامعه انجام دهیم. باید نشان بدهیم که منابع فکری عظیم ما فقط برای گذاشتن روی تاقچه و ساختن پیشینه تاریخی نیست بلکه می تواند در قالب منظومه یا منظومه های جدید، به نیازهای امروز نیز پاسخ دهد. این در شرایطی است که به برکت انقلاب، تولید فکر و منظومه سازی خصوصاً در حوزه های علمیه چندین برابر تولید فکر و منظومه سازی طی چند قرن اخیر بوده است اما حجاب معاصرت مانع از شناخت این واقعیت شده است.

در حقیقت نشان دادن ظرفیت آزاداندیشی برای پاسخگویی به نیازهای روز، همان اتفاقی است که باید برای شکل گیری علوم انسانی اسلامی به مثابه مقدمه ضروری پیشرفت کشور بیفتد. باید توجه داشت، علوم انسانی اسلامی که ما امروز از آن صحبت می کنیم نه با تحجر اعم از سنتی و مدرن قرابتی دارد و نه با روشن فکری غربی نسبتی دارد؛ بلکه علوم انسانی اسلامی یک تفکر مترقی است که باید آن را میوه آزاداندیشی دانست.